هوالعلیم

حقیقت وحی وکیفیت نزول آن بر قلب پیامبر اکرم

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۶۵

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين و صلى اللَه على سيدنا و نبينا

ابوالقاسم محمدصلّى اللَه عليه و آله و سلّم

و على آله الطيبين الطاهرين

و لعنه على اعدائهم اجمعين الى يوم‌الدين

امام صادق علیه‌السّلام در سفارش خود به عنوان بصری می‌فرمایند که ثلاثهٌ فی‌ریاضه‌النفس **سه چیز در ریاضت نفس است و آن سه چیز را در مبحث مأکولات می‌شمارند.**

عرض شد که مساله ریاضت که عبارت است از حرکت و گردش و مقابله با خواست‌های نفسانی این اختصاص به مأکولات ندارد، بلکه در یک قالب کلی خود حضرت این مطالب را بیان کردند، منتهی از آنجائی که بطور کلی و به حسب غالب مردم نسبت به مأکولات آنچه که باید و شاید مورد توجه قرار نمی‌دهند از اینجا حضرت یک تنبیه و تذکری راجع

به این مطلب بیان می‌کنند که حالا نسبت به این مساله در آتیه نزدیک انشاءاللَه ما توضیحاتی خواهیم داد و آن روشی که مورد رضای اولیاء الهی است در کیفیت غذاخوردن و کمیت آن و روش آن صحبت خواهیم کرد.

در مساله ریاضت همانطوری که قبلًا خدمت رفقا عرض شد ریاضت از راض، یروض، روضاً و ریاضتاً است به معنای گردش کردن و به معنای حرکت کردن. و این حرکت و این گردش در هر جایی ممکن است چه در موقعیت‌های مناسب و چه در موقعیت‌های نامناسب، منتهی در مبحث ریاضت نفس صحبت از این است که این حرکت و گردش و ور رفتن با نفس نسبت به آن مطالبی است که مورد اشتیاق و تمایل نفس است و باید در ارتباط با این مطلب انسان راه و اتّجاه خودش را انتخاب کند و در نظر بگیرد.

نفس نسبت به مطالب متعددی اشتیاق و تمایل دارد مثلا در مسائل جسمی و بدنی و آن اموری که مورد التذاذات نفسانی است از قبیل نکاح و ازدواج

و همینطور مأکولات و مشروبات و ... اینها چیزهایی است که نفس نسبت به آنها ابراز تمایل و اشتیاق می‌کند. و همینطور از مشاهده مناظر جمیله و روائح مستحسنه و دلخواه و مسموعات، صداهای زیبا که اگر خدا بخواهد صحبتش خواهد شد و اینکه خود صوت چه میزان در حرکت انسان تأثیر مثبت دارد، یا مناظر جمیله در کیفیت تلطیف روح چقدر می‌تواند مؤثر باشد، یا روائح خوشبو چه میزان می‌تواند در آماده‌سازی و مهیاکردن فضا برای توجه می‌تواند مؤثر باشد، انسان در فضایی باشد که رایحه خوشبو داشته باشد یا در فضایی باشد که رایحه، رایحه نامناسب و قبیحه‌ای باشد، اینها چقدر می‌توانند تأثیر بگذارند! صداها چقدر می‌توانند در نفس انسان مؤثر باشند و همینطور نسبت به موسیقی و حرمت آن که چگونه می‌تواند از حرکت انسان جلوگیری کند و همینطور دیدن‌ها و نظره‌ها که چه بسا بعضی از اینها می‌تواند حرکت نفس را به سوی تجرد تسریع کند و یا از حرکت نفس به سوی تجرد ممانعت بوجود آورد و وقفه ایجاد کند، اینها مطالبی است که مربوط به امور فیزیکی است که به بدن

انسان برمی‌گردد صوت، رایحه، بوی خوش، چشیدنی‌ها، مسموعات، لمس‌ها، مأکولات و مشروبات، و در مقابل اینها نفس نسبت به اموری دیگری هم اشتیاق و التذاذ دارد مثلا نسبت به شخصیت‌طلبی، محبوب شدن در میان افراد و انفاس، مورد توجه قرار گرفتن، شهرت او در همه آفاق پیچیدن، معروف شدن، مشهور شدن، اسم او را همه جا بردن، نام او را در همه‌جا ذکر کردن، از یاد و خاطره او در همه‌جا تجلیل کردن، و ... .

خدا رحمت کند گذشتگان همه را، مرحوم والد رضوان‌الله علیه چندبار به من این مطلب را فرمودند، به صور مختلف و به اشکال مختلف، مخصوصا در یکی دو سه سال آخر حیات ایشان، البته باز بعد از این جریان هم این مطالب را ایشان به انواع مختلفی به من تذکر می‌دادند، بعدازظهری بود من خدمت ایشان رسیدم یک قضیه‌ای پیش آمده بود و کسی اتفاقا از آن قضیه اطلاع نداشت و من بواسطه آن قضیه که در شُرُف انجام بود، خب طبعاً وضعیتم تغییر پیدا می‌کرد و شهرتی پیدا می‌کردم و هیچ کس

از آن مساله مطلع نبود، یعنی هیچ احدی مطّلع نبود، همین که خدمت ایشان رسیدم بعدازظهر طبق معمول ایشان از آن اتاق آمدند بروند به اتاق دیگر در همان حال به من برخورد کردند و سلام علیک که کردیم گفتند: " فلانی اگر خیر دنیا را می‌خواهی ناشناخته بمان و اگر خیر آخرت را می‌خواهی ناشناخته بمان" این را ایشان گفتند و رفتند دنبال کارشان خب من متوجه شدم که مساله به چه قضیه‌ای برمی‌گردد، مطلب ایشان به چه مساله‌ای برمی‌گردد و بعد واقعا متوجه شدم و دیدم که بزرگترین آفت برای دین و سعادت انسان همین مساله است، مساله مشهور شدن، مساله معروف شدن، البته یک وقتی خب خواست خداست که انسان معروف و مشهور بشود این یک مطلبی است، خواست خداست بر اینکه این طرف و آن طرف صحبتی بشود، این یک مطلبی است، ولی یک وقتی انسان خودش برای این مطلب قدمی برمی‌دارد انسان خودش برای سید و شهرت خودش هم کاری انجام می‌دهد، انسان هم خودش یک چیزیش می‌شود! خیلی لُری و خودمانی و بعد به حساب خدا

می‌گذارد، خودش یک چیزیش می‌شود می‌گوید: خواست خدا بود! تکلیف بود! چاره‌ای نیست! نه آقاجان خواست خدا نیست، خواست خود سرکار است. خواست خدا این نیست، خواست خدا این است که شمادر خانه‌ات بنشینی و به هیچ کاری هم دست نزنی، منتهی ما تصور می‌کنیم که تمام لوح و قلم باید فقط در اختیار ما باشد و جبرائیل و میکائل در اختیار ما باشند، ولی مطلب اینطور نیست.

علی‌کل‌حال تمام این بدبختی‌هایی که برای حرکت انسان بوجود می‌آید و برای سعادت انسان بوجود می‌آید و خسرانی که نصیب انسان می‌شود مربوط به همین مساله است. نفس نسبت به این امور احساس لذت می‌کند، نسبت به شهرت احساس لذت می‌کند، مثلا می‌گویند: "در فلان مجلس بودیم اسم شما در آن مجلس برده شده و از شما تعریف شد"، آدم یک لبخندی به زبان می‌آورد و اگر در ظاهر هم یک مقدار اخم کند و بگوید: "نه چرا ..." ولی در باطنش می‌گوید: "خب الحمدلله که اسم ما در آنجا هست و مطلب ما در آنجا مطرح شده"، یا در فلان

جا بودیم صحبت شما بود یا مثلا فلان آثار شما در فلان جا دیده شد. اینها چیزهایی است که انسان خوشش می‌آید و حالا یا در ظاهر نیشش باز می‌شود یا در باطن نیشش خیلی بیشتر باز می‌شود در هر دوی اینها تفاوت نمی‌کند مطلب یکی است فقط تفاوت در ظاهر و باطن است، ولی اصل مطلب یکی‌است اگر در جایی صحبت شد و مساله مطرح شد و تعریف شد انسان باید این را از خدا بداند نه از خود و اگر در جایی مطرح شد و انتقاد و مذمت شد انسان نباید ناراحت بشود.

به بنده بعضی‌ها گفتند که آقا فلان کتاب شما را در فلان جا نسبت بهش این نظر را می‌دهند و این حرف را می‌زنند من گفتم من که برای اینها ننوشتم که بخواهم ناراحت بشوم که حالا نظر نسبت به این کتاب، نظر خوبی هست یا بد، بلکه اگر نظر خوبی باشد من باید تعجب بکنم، من این کتاب را که نوشتم و این صحبت‌هایی را که در اینجا کردم مربوط به این دسته از افراد است و آنها هم خوشحال خواهند شد.

مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه ایشان نوشتاری داشتند و درباره این نوشتار صحبت بود که خلاصه

خیلی‌ها نمی‌توانند این مطالب را قبول کنند، ایشان می‌فرمودند: "قبول نمی‌کنند، خب نکنند، مگر ما این مطالب را برای آنها نوشتیم که حالا می‌خواهند قبول کنند، ما این مطالب را برای توجه کنید این را می‌گویند مرد عارف و ولی الهی، از خود نمی‌بیند مساله را از خود نمی‌بیند، مطلب را از جای دیگری می‌بیند ما مطالب را برای کسانی نوشتیم که دریچه قلب خود را بر روی واقعیات نبسته‌اند می‌بینید چقدر مساله، مساله مهم است ما این مطالب را برای کسانی نوشتیم که راه خود را با خدا مسدود نکرده‌اند ما برای آنها نوشته‌ایم"

خب اگر آنها آمدند و خواندند و انتقاد و مذمت کردند جای تعجب است و اگر نه افراد دیگری که دل خود را بسته‌اند و نمی‌خواهند حقیقت را بشنوند و نمی‌خواهند واقعیت را ببینند، تا واقعیتی است و چشمشان می‌خواهد نسبت به آن واقعیت بیفتد، چشم را می‌بندند و می‌روند سراغ یک مطلب دیگر، تا یک جایی صحبتی می‌خواهد بشنود که با آن افکارشان مخالف است پیچش را می‌بندند و می‌روند

صحبت بعدی، این افراد باید هم مذمت بکنند، این که طبیعی است، خیلی فرمول، فرمول ساده و طبیعی است.

کتاب قرآن کریم آمده است برای کی؟ برای کافران؟ نه، برای مشرکان؟ نه، نه اینکه مقصود از کافران و مشرکان اینها هستند که معروفند، نه، آنهایی که کفر را در دل خود تثبیت می‌کنند، شرک را در دل خود تثبیت می‌کنند، چشم‌بستن بر روی حقایق را در دل خود تثبیت می‌کنند، به عبارت دیگر می‌خواهند خواب باشند، نه اینکه خوابند، بلکه خود را به خواب می‌زنند، قرآن برای اینها نیامده، والله و بالله قسم، که یک حرف از حروف قرآن برای این افراد نیست، چرا؟ چون نقض غرض است، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ[1]، این کتاب، کتابی است که از ناحیه پروردگار آمده است و با طهارت آمده، از اول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن تا آخر سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ این در مقام طهارت و عصمت آمده است، این حروف که بر اساس طهارت در این عالم نزول پیدا

---

[1] سوره واقعه (٥٦) آیه ٧٩ الی ٨٠

کرده اگر این در آن عالم بالا بود ما از این مطالب اطلاع داشتیم؟ اطلاع نداشتیم، اگر اینها بر نفس پیغمبر نازل نمی‌شد ما از این حقایق مطلع بودیم؟ خب مطلع نبودیم، اگر اینها در همان مرتبه قدس و طهارت سرّ در لوح محفوظ در آنجا که عالم، عالم حقایق است نه حروف، در همان مرتبه حقیقت خودش این‌قرآن در آنجا مستقر بود ما به آن حقایق آنجا مطلع می‌شدیم؟ نمی‌شدیم، پس آن وقایع و آن حقایق با تغییرش به صورت لفظ، با تغییرش به صورت کلمات، شما وقتی که یک واقعه را می‌بینید، وقتی یک قضیه را می‌بینید، مثلا حرکت کرده‌اید و آمده‌اید در اینجا فرضا از تهران حرکت کرده‌اید یا از شهرستانهای دیگر حرکت کرده‌اید و آمده‌اید به قم برای زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) در درجه اول، و بعد برای شرکت در این مجلس در درجه دوم، باید مراتب محفوظ باشد، کسی که می‌خواهد به قم بیاید و در این مجلس شرکت کند، قصد اول او نباید این مجلس باشد، باید زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) باشد آن مهم است

و آن اصل است، و این فرع است، این در زیر مجموعه آن حقیقت قرار دارد، اگر در آنجا این مطلب انجام شد و زیارت شد از این مجلس هم ما بهره‌مند می‌شویم والا اگر زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) را نکردیم از این مجلس بهره‌مند نخواهیم شد مطلقا، هدف اصلی از آمدن به قم باید زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) باشد و بعد در کنار برکات حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) خب بالاخره کنار هم می‌نشینیم و صحبتی می‌کنیم و چندجمله‌ای رد و بدل می‌کنیم و رفقا و دوستان رامی‌بینیم و مورد لطف دوستان و رفقا هم قرار می‌گیریم این یک مطلب دیگری است، این مساله را رفقا باید دقت داشته باشند.

این مسافتی را که طی کردیم تا اینجا آمدیم این مسافت تمامش حقایق و وقایع خارجیه بود در این بیابان کوه دیدیم، صحرا دیدیم، ابر دیدیم، ماشین دیدیم فرض بکنید باد و باران و برف دیدیم، خورشید دیدیم، گرما دیدیم، خیلی چیزها دیگر، تا اینجا خیلی مسائل بود، حالا می‌آییم آن مسائل و آن حقایقی را که در طول این مسیر با چشم دیدیم آن

مطالب را تبدیل به حرف می‌کنیم توجه کردید؟ آن کوهی را که با چشم دیدیم، آن کوه الان تبدیل می‌شود به کاف و واو وها این کاف و واو وها حرف نیست، واقعیتی است که چون این واقعیت را از آن‌جا که نمی‌شود آورد و در این مجلس قرار داد، این حروف نماینده و وکیل آن واقعیت خارجی است که مورد مَرعی و مَسمَع ما قرار گرفته، شنیدیم، دیدیم، لمس کردیم و الان آن حقایق را به صورت حرف داریم بیان می‌کنیم.

قرآن کریم تمام این حروفیاتی که بر زبان پیغمبر جاری شده است و این حروفات را یعنی بسم‌الله الرحمن الرحیم با و سین و میم و الف و لام و ... این حروفات که بر زبان پیغمبر جاری شده است حکایت می‌کند از یک واقعیتی که آن واقعیت الان در نفس پیغمبر است، توجه کنید، اینهایی که می‌گویند که خود کلمات بر نفس پیغمبر آمده است بدون اینکه آن واقعیت در پشت این حروف برای آن حضرت مجسم بشود، آنها هیچ معرفتی از حقیقت وحی ندارند، حقیقت وحی‌ای که بر رسول خدا

می‌آید با آن حروفی که ما می‌شنویم از زمین تا عرش خدا فرق دارد، این قرآنی را که الان ما قرائت می‌کنیم این فقط حروف است، کوه درش نیست دشت درش نیست، آسمان درش نیست، دریا درش نیست، جبرائیل و میکائیل درش نیست، عوالم ربوبی درش نیست، همه اینها حروف است این حروف نمایندگی و وکالت از آن حقایقی را در بر دارد که آن حقایق بر قلب رسول خدا نازل شده است، رسول خدا از آن حقیقت با این لفظ برای من و شما این مطلب را دارد بیان می‌کند، البته فرق است بین این الفاظ و بین سایر الفاظی که رسول خدا در موارد دیگر بیان می‌کنند، در موارد دیگر خب حضرت حکایت از واقع می‌کنند، در موارد دیگر حضرت خبر از یک حقیقت‌می‌دهند، در مواقع دیگر حضرت یک مطلب خارجی را بیان می‌کند، حضرت در قضیه جنگ موته در مدینه نشسته بودند و قضایای جنگ موته را برای مردم بیان می‌کردند، ولی هیچ کدام آنها آیه قرآن نیست، کلماتی است عادی مثل سایر کلماتی که انسان در طول روز و شب در وقایع خارجی در روزمره در معاشرت و محاورات خود این کلمات را

بیان می‌کند. آن واقعیت خارجی و آن واقعیتی که بر قلب رسول‌اللَه نسبت به قضایای واقعیه در مراتب مختلف، این یک مطلب خیلی دقیقی است و مساله خیلی ظریفی است که فضلا و رفقایی که اهل معنا و اشارات هستند می‌توانند در این مطلب تأمل کنند و به آن برسند که علت فرق بین این کلمات قرآن با کلمات دیگر رسول خدا، با اینکه هردوی اینها حکایت از واقعه خارجی می‌کند، با اینکه هردوی اینها حکایت از آن حقیقت خارج می‌کند چیست؟.

و این مطلب در کلمات بزرگان و عرفا هم همینطور است، آن مطالبی که بزرگان و عرفا در کتب خودشان ذکر کردند، مگر آن حالات خودشان را به صورت قلم و بیان نیاوردند؟ آنها هم همان مطالب و مشاهدات خودشان را به این کیفیت بیان کردند، پس فرق بین قرآن و آن کلمات اولیاءالهی و عرفاءباللَه چیست؟ آیا در این است که این کلمات به صورت خاص جمله‌پردازی شده و به شکلی خاص درآمده؟ که فا باید الان اول باشد بعد تا باشد؟ و نمی‌شود اول تا باشد بعد فا؟ فرق این است؟ خب اینکه چیز مهمی

نیست، این همین ترکیب و مونتاژی است که یک شاعر در اشعار خودش می‌کند، یک مطلبی را می‌خواهد بیاورد یک مفهومی را می‌خواهد ذکر بکند این مفهوم را گاهی در سه یا چهار خط یا سطر بیان می‌کند، گاهی همین مفهوم را در یک خط شعر بیان می‌کند.

مرحوم آقا می‌فرمودند بعضی از این اشعار جناب حافظ احتیاج به یک جلد کتاب شرح دارد از جمله فرض بکنید یکی از اشعارش همین است در آن شعر اول که قصیده اولش است

الا یا ایها السّاقی ادِر کأساً و ناولها *** که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشگلها

به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طرّه بگشاید *** ز تاب جعد مشگینش چه خون افتاد در دلها

به می‌سجاده رنگین‌کن گرت پیرمغان گوید *** که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

ایشان فرمودند این یک بیت شعر آخر یک کتاب شرح دارد خب حالا من نمی‌توانم شرح بدهم خیلی بتوانم شرح بدهم یک ساعت راجع به این قضیه برای رفقا صحبت بکنم، یک ساعت که یک کتاب

نمی‌شود، فوقش می‌شود چهل یا پنجاه صفحه، ولی آنطور که آن شخص می‌فهمد، آن بزرگ و عارف می‌فهمد که در هر کلمه کلمه‌ای که در اینجا آمده چه اعجازی کرده ...

من یک وقت راجع به همین یک شعر داشتم فکر می‌کردم گفتم خوب ما هم فکر کنیم یک خرده ببینیم چی گیرمان می‌آید، همه‌اش نشینیم ببینیم ... من واقعا دیدم هرچه دارد فکرم جلو می‌رود به جایی نمی‌رسد و جلو می‌رود جلو می‌رود ولی اصلا به جایی نمی‌رسد که بایستم و بگویم این منظور خواجه است و در آنجا توقف کنم، تا متوجه می‌شدم که خب این دیگر بالاترین معناست، یکدفعه ا ا عجب یک همچنین افق دیگری‌هم در اینجا پیدا شد و آنجا وارد می‌شدم می‌دیدم نه، باز هم مطلب بالاتری هست و ... و ماندم و دیگر ول کردم و رشته تفکر و رشته تأمل را رها کردم. همین‌قدر بگویم که تمام قوس صعود و نزول را در این یک خط شعر ایشان بیان کرده‌اند و تمام آمدن ما، انا لله و انا الیه راجعون را، کیفیت آمدن از بهشت را در این دنیا و گندم

خوردن و دور افتادن و بعد دنبال آن هدف رفتن و فراق و درد فراق و هجران کشیدن و بخاطر آن وصل آن عشق را و آثار و تبعاتش را تحمل کردن و صدماتی که در این راه نصیب می‌رسد و مسائلی که در این راه هست، همه اینها را در این یک خط بیان کرده خب کی مطلب را می‌فهمد؟ هزاران هزار نفر می‌آیند و شعر را می‌خوانند و شعر حافظ هم می‌خوانند و با موسیقی هم می‌خوانند و با دلنگ و دلونگ می‌خوانند و اصلا نمی‌دانند که خواجه از آنها بیزار است و آنها را لعنت می‌کند تا روز قیامت که اشعاری که آن اشعار را باید با رَوح و ریحان به مردم جلوه داد با تار و طنبور می‌آیند برای مردم می‌خوانند! آقا شعرِ تار و طنبوری خیلی زیاد است از این بند تنبونی‌ها، چرا دیگر آدم سراغ شعر حافظ بخواهد بیاید و آنها را ملوّث کند با آلات موسیقی و آنها را خراب کند و از بین ببرد و مشوه بکند؟ چرا انسان این کار را انجام بدهد؟

انسان همین اشعار را می‌تواند با بهترین صدا و با زیباترین صدا بخواند، چه اشکالی دارد صدا هرچه زیباتر باشد بهتر است، حالا فرض کنید که صداهای

دیگری هم ضمیمه بشود، خود این صدا، خود این نغمه، نیازی به چیز دیگری ندارد، انسان بیاید اشعار را بخواند.

اتفاقا بزرگان به شنیدن صدای خوش خیلی راغب بودند و خیلی آنها را مؤثر می‌دانستند، انشاءاللَه این بحثش بماند در وقت و فرصت خودش و مضرّاتی که همراه با صدای خوش بواسطه موسیقی برای انسان پیدا می‌شود این باشد طلب رفقا انشاءاللَه تا وقت خودش. این شعر که دارای این مرتبه عالی هست، این شاعر آمده این مفاهیم را جمع کرده، این حقایق را جمع کرده و در این قالب آمده آنها را بیان کرده، پس بنابراین باید بگوییم قرآن هم مثل همین اشعار است و فقط قرآن در مرتبه بالاتری هست؟، نه، این نیست. الان ما می‌توانیم از نظر حکم شرعی بر این حروفات و کلماتی که از بزرگان آمده آیا دست بی‌وضو می‌توانیم بگذاریم؟ خب بله انسان می‌تواند دست بگذارد، البته بخاطر احترام و ادب و اخلاق صحیح نیست، کلام بزرگان، کلام اولیاءالهی محترم است و معزّز است و انسان باید با طهارت

برخورد کند، ولی از نظر حکم شرعی ظاهری ما روی آیات قرآن دست بی‌وضو نمی‌توانیم بگذاریم ولی روی اشعار می‌توانیم بگذاریم خب این دیگر یک چیز طبیعی است، و حکم ظاهری است، چرا ما نمی‌توانیم روی کلمات قرآن دست بی‌وضو بگذاریم؟ آیا این یک حکم ظاهری است؟ آیا منشاء و دلیل ندارد؟ یا اینکه این حقایقی که الان نازل شده است و بصورت این الفاظ ترتیب یافته است و این ترتیبش هم نه اینکه جبرائیل او را ترتیب کرده و مونتاژ کرده همانند شاعر، نخیر، نه میکائیل اینها را مونتاژ کرده، نه جبرائیل و نه عزرائیل و نه خود پیغمبر، بلکه مونتاژکننده این حروف نفس ذات پروردگار است، همان ذاتی که آن حقایق را در آن عوالم ربوبی به واسطه ظهور اسماء و صفات کلّیه خودش به منصه ظهور و تحقق و تکوین درآورده، آن حقایق از آن جایی که تمام مراتب عالم وجود را می‌گیرد در نزولش به قلب رسول اللَه با این کیفیت حروف نازل شده است، نه یک کلمه این طرف‌تر و نه یک کلمه آن‌طرفتر، به نحوی که اگر ما بخواهیم دو تا از این کلمات را جایش را عوض بکنیم،

همه‌اش به هم می‌ریزد، مثلا فرض‌بکنید در یک آیه قرآن هست وَ اللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ[1] ما بگوییم هو الحکیم العلیم، کل نظام بهم می‌ریزد در یک آیه قرآن است إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ[2] حالا ما بگوییم خب یکی بمعنای با خبر است و یکی هم بینا پس جایش را عوض بکنیم و بگوییم بصیراً خبیراً در اینصورت همه چیز به هم می‌ریزد، یا اینکه فرض بکنید آیه الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکاتِ[3] بگوییم المنافقات والمنافقین و یا اینکه المشرکین و المشرکات را زودتر بیاوریم! نخیر، اینطور نیست و مساله از این قرار است که هر آیه از آیات قرآن در انطباقش با آن حقایقی که حکایت از آن حقایق می‌کند نظم خاص خود را دارد و فقط کسی می‌تواند نسبت به این نظم اطلاع پیدا کند که بر آن حقایق

---

[1] سوره‌های النساء (٤) آیه ٢٦، سوره النفال (٨) آیه ٧١، سوره التوبه (٩) آیات ١٥ و ٢٨ و ٦٠ و ٩٧ و ١٠٦ و ١١٠، سوره یوسف (١٢) آیه ٦، سوره الحجر (١٥) آیه ٢٥، سوره الحج (٢٢) آیه ٥٢، النور (٢٤) آیه ١٨ و ٥٨ و ٥٩، سوره الشوری (٤٢) آیه ٥٦، سوره الزخرف (٤٣) آیه ٤، سوره الحجرات (٤٩) آیه ٨، سوره الممتحنه (٦٠) آیه ١٠

[2] سوره‌های الاسراء (١٧) آیات ٣٠ و ٩٦، فاطر (٣٥) آیات ٣١، الشوری (٤٢) آیه ٢٧

[3] سوره‌های الاحزاب (٣٣) آیه ٧٣، الفتح (٤٨) آیه ٦

اطلاع پیدا می‌کند و کسی که نسبت به آن حقایق اطلاع پیدا کند او اگر بخواهد آیه‌ای از آیات قرآن را بر فرض اگر بخواهد آن آیه از آیات قرآن را بیاورد هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه اول فا را بگوید بعد تا را اول کافرین را بگوید و بعد مشرکین را و نمی‌تواند دیگر اول مشرکین را بگوید و بعد کافرین را، متوجه شدید، نمی‌تواند دیگر اول بگوید که خبیر را می‌گوییم بعد بصیر را پشت سرش می‌گوییم اول حکیم را می‌گوییم بعد علیم را می‌گوییم خب هردو یکی هستند چه فرق می‌کنند! مثل اینکه من اول بگویم برو آن گوشه در مطبخ و آشپزخانه آن ظرف آب با ظرف دوغ را بردار و بیاور خب می‌توانم بگویم برو در آشپزخانه ظرف دوغ با آب را بیاور هردویش یکی است فرق نمی‌کند چون دو چیز الان در آنجا هست یکی آب است و یکی دوغ است چه اول او را بگویم چه اول آن را بگویم در مساله تفاوت نمی‌کند، ولی یک وقتی می‌خواهم یک نکته دیگری را در اینجا بگویم و آن نکته این است که می‌خواهم بگویم تو الان به دو چیز احتیاج داری اول باید آب بخوری و بعد از آب، دوغ بخوری اگر بخواهی اول

آن دوغ را بیاشامی این برای معده تو مضر است و موجب تحریک اسید معده تو خواهد شد و به تو ضرر خواهد رساند اول آب بخور تا بواسطه خوردن آب آن اسید معده تخلیه بشود بعد که دوغ را می‌خوری در تو تأثیر سوء نگذارد، در اینجا آیا می‌توانم بگویم هرکدام را زودتر خوردی؟ دیگر نمی‌توانم، اول باید آن ماده‌ای را که مورد نظر هست در کیفیت ترتیب مقدم کنم.

مثلا پزشک که چند دارو به انسان می‌دهد می‌گوید اول باید این را فرض بکنید بخوری و بعد آن را بخوری و بعد آن را بخوری، حالا فرض کنید انسان بیاید از سر خود بگوید او که این سه‌تا دارو را داده چه فرق می‌کند آن کدام را که آخر داده اول بخورد! فرض بکنید چشمش کور می‌شود، در بعضی موارد می‌گویند اول این قطره را بریز بعد از چند ساعت بعد آن یکی را و تغییر و تبدیل در آنها موجب ضرر و خطر است، درست، حقایق قرآن، آن حقایقی که در آن عالم خارج وجود دارد، آن حقایق مراتب عالم ربوبی است که قرآن کریم بر طبق آن

مراتب در قلب پیغمبر نازل شده است و رسول خدا اصلا نمی‌تواند جابجا بکند، نه اینکه از نظر شرعی اشکال دارد و بخاطر حکم شرعی این را انجام نمی‌دهد، این کار ماست، و نه بخاطر اینکه بهم زدن ترتیب آیات بر خلاف رضای الهی است پس کلام اضافه‌ای را بر زبان نمی‌آورد و پس و پیش نمی‌کند، نه، آنها مربوط به ما است، نه اینکه فرض بکنید ممکن است مردم در اشتباه بیفتند و بخاطر عدم ورود مردم در اشتباه و در هلاک مجبور است بر اینکه آیات را بر طبق نزول برای مردم بیان بکند، اینها همه اموری است که ما باید خودمان را با آنها تطبیق بدهیم و آن به رسول خدا ارتباط ندارد، رسول خدا نفس او نفس مطهر و معصوم است، نفس مطهر و معصوم از نقطه‌نظر مقام طهارت و عصمت، با حقایق مطهره و معصومِ خارجی منطبق است و آن نفسی که واقعیات خارجی را همان‌طوری که هست می‌گیرد و در خود نگه می‌دارد، در مقام بیان آن واقعیت خارجی را چاره‌ای ندارد که الا و لابد به همان کیفیت بیان کند.

من که الان در مقابل خود سه‌تا ستون می‌بینم که هرکدام از اینها با دیگری تفاوت دارد آنچه را که

می‌بینم همین واقعیت خارجی است آنچه را که من در این دیوار می‌بینم از قاب و عکس و اعلانات و شعائر و اینها به همین کیفیتی است که الان من دارم می‌بینم من همانطوری که این واقعیت‌های خارجی را نمی‌توانم تغییر بدهم، چون من در اینجا نشسته‌ام و این قابهایی که روی دیوار است هرکدام نظم خاص خودش را دارد و دست من نمی‌رسد که آن قابها را بردارم، بله بیایم پایین می‌توانم، ولی وقتی که الان در اینجا نشستم نمی‌توانم این قابها را عوض کنم، پس بنابراین آنچه که در قلب من جا می‌گیرد این قابها، این ساعت، این فرض بکنید اشیائی که دارم در مقابل خود می‌بینم به همان کیفیتی است که در عالم خارج وجود دارد پس بنابراین اگر بخواهم شرح بدهم این مسائل و این وقایع خارجی را چاره‌ای ندارم جز اینکه بیایم و اول بگویم این قابی که تمام قرآن در این قاب منقوش است در اینجا اول است و بعد ساعت است و بعد عکس و بعد فلان شعر است و بعد فلان آیه است و همینطور یک‌یک اینها را توضیح بدهم، برای اینکه صحبت من با آن

واقعیت خارجی منطبق باشد. حال اگر بیایم جای اینها را عوض کنم، خیانت کرده‌ام، اگر بیایم جای اینها را عوض بکنم حکایت از این مساله می‌کند که نفس من نفس مطهر نیست، نفس خائن است، نفس مکار و منافق است، به جای اینکه بگویم اول این قاب در اینجا قرار دارد می‌گویم اول ساعت قرار دارد، خب ساعت قرار ندارد اول قاب است قابش هم با این خصوصیت است پس اگر من آمدم (در بیانم) این واقعیتهای خارجی را تغییر دادم و از نظام خودش بیرون آوردم شما در اینجا متوجه می‌شوید، شما که دارید نگاه می‌کنید، شما که چشم دارید، شما که می‌بینید من دارم دروغ می‌گویم اول قاب است بعد ساعت است، متوجه می‌شوید پس من نفسم چی است؟ نفس نفس مطهر نیست، نفس آلوده است، نفس نفس خراب است، نفس نفسی است که حقایق را عوض می‌کند، واقعیت‌ها را عوض می‌کند، حالا اگر فرض کنید یک شخصی نبیند آن از کجا می‌فهمد که من نفسم نفس آلوده است؟ یک شخص اعمایی که در اینجا هست، آن کسی که اعما هست او از کجا اطلاع پیدا می‌کند که من نفسم نفس آلوده است؟ او

خیال می‌کند که نفسم پاک است و دارم واقعیت‌ها را شرح می‌دهم و توضیح می‌دهم پس این در اینجا شخصی است که نفس او نفس آلوده است.

از این یک مرتبه می‌آییم بالاتر، یک شخصی است نفسش نفس خائن نیست، نفس آلوده نیست ولکن نگاه می‌کند می‌گوید خب فعلا که کسی نگاه نمی‌کند می‌توانم جاها را عوض بکنم می‌توانم این کارها را بکنم با خودش می‌گوید بکنم یا نکنم او که نمی‌فهمد این که نابیناست در اینجا نشسته برای این چه فرقی می‌کند که من بگویم اول در اینجا قاب است یا ساعت؟، می‌گوید اول ساعت است بعد قاب بالاخره هردویش هست. آن نابینا می‌گوید به ترتیب برای من بیان کن، می‌گوییم این که نمی‌داند این که بینا نیست که مچ من را بگیرد مرا مفتضح کند پس من در سعه هستم و دستم باز است، می‌آییم می‌گوییم آقا اول ساعت است بعد قاب بعد این عکس است درست شد بعد با خودم می‌گوییم نه درست است نابینا است ولی بالاخره خلاف خلاف است من آمدم خلاف را برای او بیان می‌کنم، چرا

بیایم این کار را انجام بدهم؟ نه، این درست نیست، می‌آیم آن واقعیت را آنطوری که هست بیان می‌کنم من در اینجا خیانت نکردم ولی باز نفس من نفس مطهر نیست چون اول این نیت در ذهن من آمد ولی خودم آن نیت را اصلاح کردم نیت خلاف آمد ولی من او را ردّ کردم اینقدر راجع به این قضیه از رفیقم بگیرم او که خبر ندارد فلان مطلب را به من سپرده برو فلان کار را بکن او هم که نمی‌داند چقدر پولش می‌شود نمی‌داند چقدر خرجش می‌شود می‌گویم یک میلیون خرجش شد در حالی که پنجاه هزار تومان شده او هم که خبر ندارد می‌گویم یک میلیون خرجش شده او هم می‌دهد با رضایت هم می‌دهد بعد با خودم می‌گویم نه این خوب نیست این شاید تا آخر نفهمد، تا آخر عمر هم متوجه نشود ولی آیا رفاقت این است؟ آیا میزان زحمتی که من کشیدم این است؟ او از این مطالب خبر ندارد خدا هم خبر ندارد؟ آن ملائکه‌ای که این طرف و آن طرف نشسته‌اند آنها هم خبر ندارند؟ آنها هم اطلاع ندارند مساله این است؟ بعد هی این طرف می‌آید، آن طرف می‌آید، ببینید این را می‌گویند ریاضت آن ریاضتی را

که عرض کردم برای حرکت و برای تغییر است این است، این را می‌گویند ریاضت، این ور رفتن را می‌گویند ریاضت، ریاضت در ذهن، ور رفتن در نفس، ور رفتن با تخیلات و خطورات و با تفکراتی که برای انسان می‌آید و یکی می‌آید جلو آدم آن را عقب می‌زند، آن یکی می‌آید جلو، مثلا من پانصدهزارتومان قرض دارم خب چه اشکال دارد؟ بعد هم من با او طی نکردم که فلان مبلغ باشد آن هم که راضی است، ببینید این جهاتی که می‌آید و نفس را به آن سمتی که مورد اشتیاق اوست، مورد تمایل اوست می‌آید، به آن سمت می‌کشد، خب اگر از اول طی می‌کردم خلاف بود پنجاه هزارتومان باید پنجاه هزار تومان می‌گرفتم گفتم که من از اول می‌دهم و بعد هم حدش با خودم آن هم گفت خیلی خب اگر ده میلیون هم بدهی راضی‌ام بعد می‌گویم که خب حالا واقعا درست است این کاری که من انجام می‌دهم؟ قرض داری به جای خود این چه گناهی کرده؟ تو که داری از این پول می‌گیری این چه گناهی انجام داده؟ آیا این باید متضرر قرض تو باشد،

حالا که قرض داری؟ یا اینکه نه قرض بجای خودش ارتباط با این بجای خودش، حق به جای خودش، هرکدام در جای خود باید قرار بگیرد، این می‌شود ریاضت، نسبت به آن ادله‌ای که در آنجا بود او می‌آید و غالب می‌شود، بعد هی این می‌آید، هی آن می‌آید، هی بالا و پایین و بالاخره تصمیم می‌گیرد و می‌گوید نه، آقاجان ما دین را به دنیا نمی‌فروشیم همان پنجاه هزارتومان‌است، آقاجان این قدر زحمت این قدر هم کار پنجاه هزارتومان بده خدا بدهد برکت، نه، همین‌قدر بیش از این من نمی‌گیرم و فقط این مقدار و بیش از این برای من تمام نشده، می‌گوید آقا اگر تو ده میلیون هم بگویی من رضایت دارم می‌گوید تو رضایت داشته باشد یک وقتی از جیب خودت می‌خواهی بدهی می‌گوییم سمعاً و طاعتاً و می‌گذاریم روی سرمان، یک وقتی من حقّم اینقدر است، بیش از این هم نمی‌گیرم، راضی هم نیستم.

بعضی‌ها می‌گویند ما فلان کار را انجام می‌دهیم و مثلا برای یک کسی آدم می‌رود چیز می‌خرد و بعد هم طرف (فروشنده) می‌گوید از جیب خودم به شما (مبلغی) می‌دهم، عجب! یعنی اگر به آن شخص یا

آن کارخانه یا آن فروشنده، این شخص که مامور خرید هست و می‌خواهد برود از آن بخرد آن کاری که خیلی‌ها دارند انجام می‌دهند به او بگوید اگر یک قران هم به من ندهی من باز می‌آیم از تو می‌خرم آیا او در این صورت می‌دهد یا نمی‌دهد؟ اگر دیدی نداد معلوم می‌شود کلک است، اگر گفت نه آقاجان من این را به شما می‌دهم می‌خواهی از من بخر، می‌خواهی نخر، دیدم آدم خوبی هستی از شما خوشم آمده اینقدر می‌دهم این حلال است و آن اولی حرام است، این حلال است و آن حرام است و رشوه است، این انعام است، آن مال مال سحت است، اگر ندهد جنسش خارج نمی‌شود، اگر ندهد مشکلش حل نمی‌شود، اگر ندهد امضاء نمی‌کند، درست اینها همه چی است؟ همه حرام است و همه آتش است که افراد این آتش‌ها را به درون فرو می‌برند و آثارش را انسان مشاهده می‌کند.

اتفاقا یکی از آشنایان ما هم بود، همان زمان شاه و از همین صاحب منصب‌ها بود، او یک روز می‌رود پیش مرحوم آقای انصاری رضوان‌اللَه‌علیه و به ایشان

این را می‌گوید که آقا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد یک شخصی یا یک شرکتی و ... آنها خودشان به ما هبه‌ای می‌دهند، ایشان فرمودند اگر توی خانه‌ات می‌نشستی آن شرکت هبه می‌داد؟ فروشنده به شما هبه می‌داد؟ اگر در خانه می‌نشستی در خانه‌ات می‌فرستاد؟ یا نه چون حالا بلند شدی و رفتی و آن هم بخاطر اینکه بعد دوباره بروی سراغش و بعد دوباره بیایی و این را استمرار بدهی این کار را انجام می‌دهد، پس در واقع یک نوع رشوه است که فردا بیا اینجا و جای دیگری نرو، این چی است؟ حرام است، این شوخی ندارد، قضیه و مساله اینجاست، خیلی حرام تو حلال شده.

درست، بعد بالاخره نتیجه به اینجا می‌رسد آیا در این صورت که نفس خیانت نکرده ولی ما می‌توانیم به این نفس بگوییم نفسِ مطهر؟ می‌توانیم بگوییم؟ نه، نمی‌توانیم بگوییم، بلکه این نفس نفسی است که در مقام اصلاح است، بله کار را خوب انجام داده و خدا هم بهش توفیق داده این را به این مرتبه از سعادت و مرتبه از صلاح قرار داده و باعث شده با این عملی که انجام داده یک پله رد شود و یک وادی

را طی کند و در خودش این مطلب را مشاهده می‌کند، وقتی انسان در یک همچنین مواردی این عمل را انجام نداد یک دفعه می‌بیند حالش عوض شد، حالش فرق کرد این آن است، این همان است، این همان ریاضتی است که بواسطه آن ریاضت موفق شده و رسیده و اگر آمد با این و آن و بعد هم بگوید اشکال ندارد و این حرفها پیدا شد، همین که آن پول را در جیبش گذاشت می‌بیند حالش عوض شد، سنگین شد، اینطور نیست؟ انشاءاللَه که تا بحال برای کسی از رفقا نبوده و از این به بعد هم نخواهد بود، چرا؟ چون همه اینها خسارت است همه اینها بدبختی و هلاکت است، ظاهر جاذبی دارد اگر جاذب نبود که مردم دنبالش نبودند، ظاهر جاذبی دارد ولی باطنش چی‌است؟ باطنش کدورت است، باطنش ضیق است، باطنش افتادن مشکلات در مسائل است، در کار آدم مشکل می‌افتد، در برنامه انسان مشکل می‌افتد، در امور انسان مشکل می‌افتد، ولی وقتی انسان عبور کرد و از این مساله رد شد، می‌بیند ا یک جور دیگر است، چقدر باز شده، یک

نفسی می‌تواند بکشد، یک صفایی احساس می‌کند، یک انبساطی احساس می‌کند، این یک قدم جلو آمدن است، این همان ریاضت است، این عبور است، از این مرتبه بلند شد به این مرتبه آمد، درست، حالا بالاتر از اینجا کجاست؟ بالاتر از اینجا این است که آن مرتبه مربوط به اولیاء الهی است، و آن اینکه آنها اصلا نمی‌توانند خلاف بگویند، یعنی اصلا در مخیله‌ی اینها یک لحظه نمی‌آید که جای این ساعت و قاب عوض شود، نمی‌آید، چرا؟ چون به مقام طهارت رسیده‌اند، کسی که به مقام طهارت برسد یعنی چه؟ دقت کنید چطور می‌خواهم مثال بزنم همانطوری که این قاب اول است و بعد ساعت است، همینطور این در دلش است اول قاب بعد ساعت، همین قاب و ساعت می‌آید به زبان، همین قاب و ساعت می‌آید تبدیل به حروف می‌شود، همین قاب و ساعت می‌آید تبدیل به کلمات می‌شود، پس نمی‌نشیند فکر کند اول کدام را بگویم بعد کدام را؟، بلکه واقعیت خارج در نفس او تبدیل می‌شود به کلمات بدون اینکه فکر کند اول این را بگویم به صلاح است یا آن را بگویم؟ بالا و پایینش کنم کم و

زیادش کنم یک مقدار تأثیر بگذارد، این را زودتر بگویم مصلحت را در نظر بگیرم، تمام اینها و همه اینها مربوط به ما است، مربوط به ماست که می‌خواهیم در مقام اصلاح باشیم و در مقام تربیت می‌خواهیم باشیم و باید هم اینطور باشد و اشکال هم ندارد، درست است و خوب است، ولی این قانون و قاعده دیگر، مربوط به غیر از محیط و دایره خودش نیست، در آن دایره و مرتبه طهارت، یعنی مرتبه انطباق نفس با واقعیت، مرتبه انطباق نفس با لوح محفوظ، مرتبه انطباق نفس با حقایق خارجیه‌ی ظهورات اسماء کلّیه و صفات کلّیه، دیگر در آنجا تفکر نیست، چی را می‌خواهد تفکر کند؟ چون همانطوری که خود آن واقعیت خارجیه در نفس است و رسول خدا باید آن واقعیت خارجیه را برای مردم بیان بکند، مردمی که در مقابل ردر آن دایره و مرتبه طهارت، یعنی مرتبه انطباق نفس با واقعیت، مرتبه انطباق نفس با لوح محفوظ، مرتبه انطباق نفس با حقایق خارجیه‌ی ظهورات اسماء کلّیه و صفات کلّیه، دیگر در آنجا تفکر نیست، چی را می‌خواهد

تفکر کند؟ چون همانطوری که خود آن واقعیت خارجیه در نفس است و رسول خدا باید آن واقعیت خارجیه را برای مردم بیان بکندسول خدا نشسته‌اند آنها هم یکی از همین وقایع خارجیه هستند، افکار آنها هم جزو همین وقایع است یا نه؟ هست، دیگر فقط هیکل انسان که نیست، هیکل انسان و جسم انسان یکی از وقایع خارجیه است، افکاری که الان در این مغز دارد حرکت می‌کند آیا آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ صلاحی که برای این شخص هست آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ ببینید دارد مساله خیلی دقیق می‌شود، مطلب دارد فرمولی می‌شود، آنچه را که باید او انجام بدهد آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ کاری که باید این فردا بکند جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ آیا می‌شود یک واقعه خارجیه در نفس رسول اللَه بیاید و در ذهن بقیه نیاید؟ آیا می‌شود فقط یک حقیقت در نفس رسول خدا بیاید و آنچه را که مربوط به پنج سال بعد است آن نیاید یا نه همه با هم‌می‌آید؟ وقتی همه با هم آمد پس پیغمبر برای چه فکر تقدیم و تأخیر را عوض و بدل کند؟ اصلا مگر

می‌تواند بکند؟ نه اینکه صحبت، صحبت خاص و اختیار و امثال ذلک است، مگر رسول خدا می‌تواند سوره حمد را قبل از سوره قل هو اللَه احد و توحید بیاورد بر فرض اگر آن اول آمده، اول باید آن بیاید، چرا؟ چون در نظام نزول این حقایق، باید این سوره الان بیاید اگر رسول خدا جایش را عوض کند پس کل آن قضایا همه‌اش به هم می‌ریزد، همه‌اش از بین می‌رود، در حالتی که رسول خدا معصوم است و معصوم کسی است که بتواند و شایستگی و قابلیت این را داشته باشد که نفس حقیقته الواقعیه و نفس‌الامر و آن واقعیت را به کلمات و به حروف دربیاورد، این قابلیت را دارد، بیش از این نه، یعنی آن مرتبه تجلی وقایع بر نفس رسول خدا اقتضا می‌کند که آن مرتبه تجلی عیناً به این چیزها دربیاید.

در یکی از همین کتابهای مرحوم آقا است در کدام است در کتاب مربوط به مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه (مهر تابان) است در آنجا دیدم، این مطلب است که یک روز ایشان از مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه سوال می‌کنند: این

چه قضیه‌ای بوده که وقتی که یک آیه‌ای بر رسول خدا نازل می‌شد اگر ده سال از این نزول این آیه می‌گذشت رسول خدا همان آیه را می‌آمد عیناً همانطوری که بود بیان می‌کرد و نمی‌گفت یادم رفته و فرض بکنید این در آن موقع آمده یا مثلا آیه را یک قدری با تأنی بیان کند یا اشتباهی در کیفیت بیان باشد چون یک بار اشتباه از بیان یک آیه در زمان حیات رسول خدا دیده نشده است، مثلا فرض کنید بیست وسه سال پیش آیاتی آمده، آن صوری که در مکه بر رسول خدا نازل شد و پیغمبر در سال دهم هجرت از دنیا می‌روند بیست و سه سال طول می‌کشد در آن موقعی که رسول خدا می‌خواهند رحلت کنند به همان مقدار بر آیات قرآن اطلاع دارند و اشراف دارند و حضور ذهن دارند که در همان موقع نزول بوده مرحوم آقا از علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیهما سوال می‌کنند که علتش چیست؟ حالا می‌دانند نه اینکه خدا نکرده بنده بخواهم نسبت به این قضیه ... مقام چه مقامی بوده ما اطلاعی نداریم، پاسخی که علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه می‌دهند تا آنجایی که حافظه من یاری می‌کند این است که نفس

رسول‌اللَه به یک نحوی بود که این آیات وقتی در آن نفس حضرت قرار می‌گرفت، ثبت می‌شد و ضبط می‌شد و می‌ماند و دیگر تغییر و تبدلی در آن آیات پیدا نمی‌شد، خب طبیعی است وقتی که یک همچنین حالتی نفس انسان داشته باشد، خب هر چه هم که زمان بگذرد آن حقایقی که در آن نفس منتقش شده و حک شده باقی می‌ماند و انسان هم به همان کیفیت اول بیان می‌کند.

من یک وقتی مطالعه می‌کردم این مطلب را یک مقداری راجع به این مساله فکر کردم که آیا تمام مطلب همین بود که ایشان فرمودند یا باز هم جای صحبت در اینجا می‌تواند باشد؟ در این وضعیت خب ما می‌توانیم بگوییم فرض کنیم یک شخصی که حافظه قوی هم داشته باشد می‌تواند، چون هستند افرادی که حافظه خیلی قوی دارند و همین مطلب بر آنها محقق است، در تاریخ افرادی بودند که اینها حافظه بسیار قوی داشتند، حافظه‌شان قوی بوده مثلا راجع به بوعلی نقل می‌کنند که حافظه عجیب و غریبی داشته، کتاب قانونی را که نوشت در طب

وقتی که فارغ شد به یکی از این مسافرت‌های که می‌رود در همین ایالات و ولایات یکی از حکام از او تقاضا می‌کند که افراد جمع بشوند و برای ایشان درس طب بدهد، و می‌گویند کتابی باشد و ایشان‌می‌گویند من قانون را نوشته‌ام بگویید آن را بیاورند، قبل از اینکه کتاب به دست ایشان برسد ایشان شروع می‌کند آن قانون را درس دادن یک ماه بیشتر یا کمتر که می‌گذرد تا به دست ایشان برسد، شاگردها وقتی تطبیق می‌کنند می‌بینند یک واو ایشان کم و زیاد از آنچه که نوشته نگفته، اینطور نقل می‌کنند، راجع به این حافظه عجیب و غریب بوعلی، بوعلی از نظر خصوصیات ظاهری و خصوصیات نفسی غیرعادی بوده هم گوشش و سمعش غیرعادی بوده، هم چشمش غیرعادی بوده، و هم حافظه‌اش غیرعادی بوده، بالاخره هستند افرادی یا حتی بالاتر از او هم ممکن است باشند، خب این مساله را ما می‌توانیم اینگونه توجیه کنیم.

بعد من یک مطلبی به نظرم رسید گفتم که شاید مطلب گفته نشده حالا بوده و گفته نشده والا ما همه این مطالب را از خود بزرگان یادگرفتیم و آن این

است که فقط اینطور نبوده که خود آیه در نفس پیغمبر قرار بگیرد و از بین نرود نه، البته این بوده ولی بالاتر از آن، این است که آن حقایقی که این آیات از آنها حکایت می‌کند، آن حقایق در نفس پیغمبر قرار گرفته و آنها دیگر مگر می‌شود عوض شوند و تغییر پیدا کنند؟ چون حروف نبوده، شاید الان فرض کنید در نفس پیغمبر نگاه بکنید هیچ حرفی را نبینید، هیچ کلمه‌ای را مشاهده نکنید، ولی وقتی که آن حضرت می‌خواهد آن حقایق را بیان بکند همان آیه را می‌گوید که بیست و سه سال پیش نازل شد همان را می‌گوید چرا؟ چون آن واقعیت در خودش هست همان واقعیت در نفس پیغمبر است.

از اینجا بالاتر برویم یا نرویم؟ برویم؟ بگویید عیب ندارد برویم بالا هرجا شد، واقعیت بالاتر این است که آن حقایق خارجیه متولد خود نفس پیغمبر است نه اینکه آن وقایع آمده و در نفس قرار گرفته و او نسبت به این وقایع اشراف پیدا کرده است.

عرض کردم شما از شهرتان و از همان بلد سکنایتان حرکت کردید و آمدید در اینجا برای اینکه

به زیارت حضرت معصومه سلام‌اللَه‌علیها نایل بشوید درست، مسائلی را دیدید در راه یک مسائلی بود، در راه از این پل عبور کردیم، این کوه بود، این رودخانه این مقدار جریان آب داشت و بالا آمده بود، دارید برای من بیان می‌کنید، من باور نمی‌کنم، می‌گویم مگر می‌شود؟ این رودخانه که آب درش نیست، شما چکار می‌کنید؟ دست من را می‌گیرید و می‌برید همانجا می‌گویید نگاه کنید یعنی چی؟ یعنی همانطوری که من این واقعه خارجی را با چشم خودم دیدم حالا تو هم بیا ببین، پس من وقتی او را می‌بینم مانند او می‌شوم هر دو این واقعه خارجی در دل و در نفس ما نقش بسته است، درست شد، و لیکن ما که مولد این رودخانه نیستیم، ما که مولد این کوه نیستیم، ما که این دشت وصحرا را به وجود نیاورده‌ایم، ولی نفس رسول خدا این نیست، نفس رسول خدا این است که آن حقیقت ولائی و واسطیت فیض در مقام واحدیت، که محل ظهور اسماء کلّیه است که از مقام احدیت آن اسماء انتزاع می‌شود و بیرون می‌آید، به آن مرتبه بروز اسماء از احدیت احدیت مقام هوهویت است مقام واحدیت

گفته می‌شود نفس رسول خدا همان مقام واحدیت است که تمام عوالم وجود از آن دریچه نفس رسول خدا و آن جنبه نورانیت بروز و ظهور خارجی پیدا کرده، درست، کسی که در یک همچنین موقعیتی هست آن وقت می‌شود بگوییم که آن وقایع در او پس و پیش می‌شود؟ این که دیگر معنا ندارد؟ دیگر عقلا این مطلب ممتنع است، چون خود او این واقعیت را بعد از آن واقعیت و این پدیده را بعد از آن پدیده و این حادثه را بعد از آن حادثه و تمام حوادث را از دریچه نفس خود اخراج کرده است و بیرون اورده است و الآن بر طبق آن حقایق کلمات و حروف را بیان می‌کند آن وقت چطور می‌شود آن حروف با این حقایق منافات داشته باشد؟ اینجاست که به این مرتبه می‌گویند مقام عصمت مطلقه و مقام طهارت مطلقه. پس مقام عصمت مطلقه و طهارت مطلقه این نیست که کلماتش با آن واقعیت تطبیق کند، این است که خود آن نفس، عینِ آن واقعیت است، خود آن علم، عین آن واقعیت است، خود آن ادراک و شعور، عین آن واقعیت است، این می‌شود

مقام طهارت و مقام عصمت مطلقه، این همان مقام وحی است، این مقام، مقام وحی است، درست، آن وقت ببینید حال می‌آیند و چه می‌گویند، رسول خدا اشتباه می‌کرده!، رسول خدا بر طبق فرهنگ زمان خودش حرف زده!، آن زمان پیغمبر در چادر بوده و ...، اولًا کی گفته پیغمبر در چادر زندگی می‌کرده؟ پیغمبر در خانه زندگی می‌کرده و حالا چون آن موقع چادر بوده در آیات قرآن هم چادر آمده؟ خب احمق پس این قصری و قصوری که داریم مثل قصر مشیت و فلان و این آیاتی که راجع به قوم شداد و عاد و فلان هست اینها را چه می‌گویی؟ یعنی آنها نمی‌فهمیدند؟ اولا کی گفته همه در چادر زندگی می‌کردند؟ یک چهار تا و نصفی بیشتر در چادر زندگی نمی‌کردند بلکه همه در خانه و قصر و باغها و امثال ذلک زندگی می‌کردند این دروغ‌ها چیست؟ و بعد هم این آیات مربوط به آن موقع است! و الان که فرض کنید آسمان خراش و این حرفها است پس الان مطلب چیز دیگری است! پس اگر خدا می‌خواهد بگوید که برای ما حورالعین در بهشت هست فرض کنید باید بگوید در بهشت هم برج‌های

نیویورک و دوقلوها و چی بود انداختند؟ از همان چیزها، از همان آسمان‌خراش‌ها در بهشت گذاشته و حورالعین را آنجا گذاشته، بابا حورالعینی که کله‌اش به طاق بخورد آن که بدرد ما نمی‌خورد همان خیمه‌اش بهتر است، چون آنجا جای نفس کشیدن و این حرفها نیست، آخر برجی که درست می‌کنند دو متر و سی سانت یا چهل سانت بیشتر طاق (ارتفاع) ندارد، این بازهای و مزخرفات مال چی است؟ مال این است که نفهمیدند، چون که همه چیز را با ماده و مادیات آمدند سنجیدند، ائمه ما علم غیب ندارند! و نمی‌دانم رسول خدا در آن موقع این اشتباه را کرده! و احکام باید عوض بشود! و این احکام دیگر مال این زمان نیست! و بعداً هم که آمدند و دیدید که گفتند ائمه قولشان حجیت ندارد! و بقیه هم آمدند اضافه کردند اصلا ائمه گناه هم می‌کردند! و بعد هم توبه می‌کردند! از دعاهایشان پیداست! خدایا من این گناه را کردم خدایا من توبه کردم گفتم خب پس بفرمائید گناه کبیره هم می‌کردند! یعنی کار جامعه علمی ما به اینجا رسیده که بفرمایش امام رضا

علیه‌السّلام که عقول کاملین از شما توهم مقام ما را هم نمی‌کند، یعنی عقل کاملین از شما نسبت به آنچه که ما داریم وهم و خیال است آن وقت افراد باید بیایند با این خزعبلاتِ خودشان و مزخرفاتِ خودشان بایستی برای ما این چیزها را بگویند، درست این حقایق حقایقی است که به صورت کلام در نفس پیامبر اینها ظاهر می‌شود.

این ریاضتی که نسبت به امور، بزرگان بیان کرده‌اند این ریاضت همانطوری که عرض شد به تمام آثار وجود، چه از نظر ظاهری و فیزیکی و چه از نظر باطنی، به همه آنها برمی‌گردد، یعنی ریاضت در برابر شخصیت، ریاضت در برابر سید، ریاضت در برابر جلب نفوس، ریاضت به مشهور شدن، ریاضت تمام اینها را در بر می‌گیرد و همینطور نسبت به مسائلی که مربوط به بدن و آنچه را که مربوط به امور مادی و امور جسمانی است قبل از پرداختن به آنچه که امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که نسبت به آن خواهیم رسید، در وهله اول مطلب ما مربوط به مساله ازدواج است چون در دو نکته، در وضعیت انسان بخصوص وضعیت سالک تأثیر بسیار قویمی

دارد و تأثیر بسیار عجیبی دارد که یکی مساله مساله نکاح است و مساله ازدواج است و آن جوانب و شوائب این مساله و آنچه که مربوط به این قضیه است و دیدگاه اسلام نسبت به این مساله چگونه است؟ نسبت به تعدد ازدواج چگونه است؟ نسبت به دوام یا منقطع بودن چگونه است؟ در چه زمینه‌های انسان می‌تواند نسبت به این مساله اقدام کند؟ در چه زمینه‌های نمی‌تواند اقدام کند؟ در کجا برای او مفید است و در کجا برای او مضر است و در کجا او را متوقف می‌کند؟ در چه مواردی موافق با رضای الهی است و در چه مواردی موافق با رضای نفس است؟ و بخصوص این قضیه از آنجایی که نه تنها نسبت به وضعیت ظاهری انسان بستگی دارد نسبت به تعلقات انسان و سلائق انسان و حرکت انسان و افکار انسان و نگرش انسان تأثیر بسیار مهمی دارد، من نظرم این بود که امروز بطور کلی بحث را نسبت به این انجام بدهیم، البته با یک جلسه این قضیه تمام نمی‌شود چون فروعات مختلفی دارد که باید به آن پرداخته بشود و بطور کلی از دو دیدگاه

یک دیدگاه فقهی و شرعی و دیدگاه دوم دیدگاه اخلاقی و سلوکی، که بحث راجع به هردوی اینها بسیار مهم است، هم از نقطه نظر فقهی، چون بنده می‌بینم این مساله خیلی مبتلابه است سوالاتی که می‌شود، اشکالاتی که می‌شود، نزاع‌هایی که می‌شود، اختلافاتی که در اینجا هست در همه به اصطلاح سطوح و خب بعضی از اینها ناشی از عدم اطلاع بر موازین است و بعضی ناشی از بعضی کوتاهی‌ها است و بعضی از اینها ناشی از بالا بودن توقع‌ها است و بعضی از اینها مربوط به مسائل اجتماعی است و من حیث المجموع در این مساله باید صحبت بشود که رفقا اطلاع داشته باشند. هم از نقطه نظر فقهی و شرعی که مطلب به چگونه است و هم از نظر سلوکی که حال از نقطه‌نظر فقهی حکم خاصی دارد آیا آن حکم با حکم اخلاقی منطبق است؟ یا ممکن است متفاوت باشد با حکم سلوکی؟ در این قضیه ممکن است تفاوت داشته باشد؟ و مراحل تفاوتش به چگونه است؟ از نظر اهتمام در این قضیه ممکن است چند جلسه‌ای از جلسات ما را به خود اختصاص بدهد تا اینکه بعد راجع به بحث مأکولات

و اینها که امام صادق علیه‌السّلام فرمودند به آنها بپردازیم ولی امروز مطلب به طور کلی به راه دیگری رفت و مساله به صورت دیگری درآمد.

انشاءاللَه در جلسه بعد نسبت به این مساله اگر خداوند توفیق داد و حضور رفقا و دوستان بودیم به این مساله می‌پردازیم، مساله‌ای که در اینجا باید به آن توجه بشود بخاطر موقعیت فعلی و وضعیتی که به اصطلاح هست، مساله مربوط به روزهای آینده و مراسم و مسائلی است که در پیش است، همانطوری که رفقا اطلاع دارند مبانی سلوک و مبانی شرع بر اساس موقعیت‌ها و ظروف عقلانی است و در این قضیه ما جای‌جای ملاحظات شرع را در اینجا مشاهده می‌کنیم احکامی که در اینجا هست، مسائلی که هست، بیاناتی که از اهل شرع به دست ما رسیده است چه در در مناسبتهای اعیاد چه در مناسبتهای عزا و امثال ذلک همه اینها بر اساس‌مبانی عقل و آن إتّجاهی است که ما را به سمت آن مبانی توحید و معارف الهی آن اتجاه در نظر گرفته شده، نه بر اساس غلبه احساسات و بر اساس سلیقه‌های عامیانه و

عوامانه و کودکانه، بلکه مساله مساله عقلانی است، مساله مساله توحید است، مساله مساله رسیدن به معارف است و آن مطالب در ملاحظات شرع باید درنظر گرفته بشود، البته خب هستند افرادی هستند که اصلا قبول ندارند، خیلی از این مطالب را قبول ندارند و به راه خودشان می‌روند خب عرض کردم که راه برای همه باز است و انتخاب برای همه است و هیچ در اینجا مضایقه‌ای از طرح مطلب نیست و انتخاب با خود فرد است که چه چیزی را انتخاب کند، ما در شرع چیزی به نام عید نوروز نداریم این عید مربوط به ماقبل اسلام است و مربوط به زرتشتی‌هاست و از سنن جاهلیت است همراه با کارهایی هم که انجام می‌شود و آثار و مصیبت‌هایش را هم خود ما داریم مشاهده می‌کنیم و واقعا باید دولت و حکومت برای این آثار مخربی که ما می‌بینیم که هرسال هم این قضایا و مسائل و مشکلات دارد بیشتر می‌شود، باید یک فکر جدی داشته باشد، خب این معنا ندارد که فرض بکنید آدم با این کیفیت و با این وضعیت و کارها و اعمال کودکانه که موجب تألم افراد و از بین بردن امنیت جامعه و امنیت

انسان‌ها هست بیاید دست به این کارها بزند و مسئولین هم همینطور بایستند و تماشا کنند، باید نسبت به این مساله اقدام جدی بشود و اگر یک عده می‌خواهند از اصول انسانی تخطی کنند باید برخورد بشود، ممکن است یک عده دیوانه و از افراد اوباش نخواهند بر طریق انسانیت و حرکت در اجتماع حرکت کنند این وظیفه مسئولین است که بیایند جلوگیری کنند، نگاه کردن در اینجا

ترحم بر پلنگ تیزدندان *** جفاکاری بود

برگوسفندان

چقدر واقعا از این کارهای وحشی‌گری و کارهای واقعا جنون آمیز، خسارات به افراد وارد می‌شود هر سال و چقدر واقعا از این اعمال شنیع و قبیح و وقیحی که ما مشاهده می‌کنیم که غیر از غلبه حیوانیت و بهیمیت و جنون، هیچ عاملی نمی‌تواند داشته باشد و داعی نداشته باشد، چقدر از جنین‌ها سقط می‌شود، چقدر از افراد به بیمارستان‌ها می‌روند، چقدر از ناراحتی‌های مختلف پیدا می‌شود، یعنی که چه؟ برای چه؟ واقعا برای چه؟ واقعا یک شخصی که یک جُو انسانیت داشته باشد

دست به یک همچنین کارهای شنیعی می‌زند و امنیت را از همه افراد سلب می‌کند؟ امنیت را از جامعه سلب می‌کند؟ آتش درست می‌کنند و ترقه و بزنند و بکوبند و خراب کنند مگر اینجا جنگل است آقا؟ مگر اینجا قانون قانون جنگل است؟ خب بلند شو برو در بیابان آتش بر سرت بزن بمیر کسی با شما کاری ندارد، برو در بیابان خودت را از کوه پرت کن پایین کسی کارت ندارد، برو در بیابان خودت را آتش بزن و منفجر کن به جهنم، به درک، یک جامعه هم از دست تو راحت می‌شود و امنیت پیدا می‌کنند، برای چه بلند می‌شوی می‌روی در کوچه، در خانه‌های مردم، در خیابان، در ماشین و امثال ذلک این کارها را انجام می‌دهی؟ یعنی چی؟ آخر به تو حیوان هم می‌شود گفت؟ واقعا من تعجب می‌کنم از افرادی که ترویج می‌کنند این افکار را و اینها را سنبل روشنفکری می‌دانند و ترویج سنن باستان می‌دانند، گور پدر این سنن باستان و این سنن باستانی که غیر از مصیبت و بدبختی برای مردم چیزی به ارمغان نیاورده‌اند، آیا این حکم اسلام است؟ اسلامی که پدر ما به آن مبلغ در همین قم در حسینیه مرحوم آیت‌اللَه مرعشی وقتی که آن شخص بزرگ از دوستان مرحوم پدرمان مرحوم آیت‌اللَه آقا

میرزا حسن نوری‌همدانی خدا رحمتش کند بسیار مرد بزرگی بود، خیلی مرد بزرگی بود، اهل معنا بود، اهل صدق بود، اهل صفا بود و برای خدا کار می‌کرد منبرهایش برای خدا بود و مرحوم آقا می‌فرمودند که او برای خدا این منبرها را می‌رود، این تبلیغات برای خداست، یک روز می‌آید در مشهد مشرف می‌شود البته آن روز بنده نبودم ولی دوستانی که در آن مجلس بودند نقل می‌کردند که صحبت از مطالب و فلان کتابی بود که بر علیه ولایت درآمده بود ایشان گفتند ما رفتیم و در همین حسینیه مرحوم آقای نجفی و یک دهه ایام فاطمیه یا ایام صفر راجع به این قضیه صحبت کردیم و خیلی صدا می‌رفت و خیلی خوب بود ایشان داشتند برای مرحوم آقا صحبت می‌کردند و تا گفت: که بلندگو بود، ایشان گفتند: بله آقا، بلند گو بوده؟ برای چی بلندگو بوده؟ چرا باید بلندگو باشد؟ یک دفعه اصلا ایشان وا رفت یعنی آن شخصی که نقل می‌کرد یکی از رفقا و دوستان است گفت او یک دفعه وا رفت، مرحوم آقا گوش دادند، گوش دادند تا رسید به اینجا که بلندگو در آنجا بود و صدا هم در کوچه و خیابان بود و مردم خیلی اجتماع کرده بودند، گفتند به چه دلیل شرعی بلندگو

گذاشته بودند که صدا بیرون برود؟ مگر در آنجا منازل نیست؟ مگر در آن منازل افراد زندگی نمی‌کردند؟ اگر یک مریضی در آنجا بود آیا صدای شما برای آنها مزاحمت نبود؟ این را می‌گویند اسلام، تحمل صدای بلند یک بلندگو، نه آن ترقه‌های صاعقه‌وار که نماز آیات دارد، تحمل یک صدای بلندگو، آن هم بلندگویی که دارد از خدا می‌گوید، از پیغمبر می‌گوید، از معارف می‌گوید برای مردم و چه‌بسا افرادی که در منازل هستند استفاده می‌کنند و گوش می‌دهند، ولی تمام اینها نمی‌ارزد که یک مریض، یک بچه شیرخوار، یک فردی که نیازی به استراحت دارد در منزل، از صدای بلندگو خوابش نبرد، آن نمی‌ارزد و ارزش ندارد، این اسلام است، حال آیا این اسلام دارد پیاده می‌شود در میان ما؟، این را می‌گویند اسلام، نه اینکه فقط مسلمان، اگر همسایه یهودی باشد حرام است صدای بلندگو را بلند کنی، اگر مسیحی باشد عرض کردم خدمتتان مسیحی باشد فرق نمی‌کند، حقوق همه محترم است، همه انسانند باید محفوظ باشند، یهودی باشد، مسیحی باشد، گبر باشد، کمونیست باشد، هرکه می‌خواهد باشد مریض باشد، صدای بلندگو نباید بلند شود، بلندگو را در خانه خود بگذارند آنقدر هم

صدایش را بلند کنند تا همه کر بشوند، چرا باید این صدا بیرون برود و مزاحمت برای همسایه باشد؟ آن وقت ما یک همچنین احکام اسلامی را داریم می‌گویند بلند شوید و بیاید احیاء سنن کنید! سنت‌ها و روشهای نیاکان خودمان، آیات قرآن چه می‌فرماید؟ أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ[1] پدران اینها اگر عقل هم نداشته باشند شما باید دنبال این بی عقلها بروید؟ که آنها این کار را انجام داده‌اند؟ آنچه که ما داریم، عید، عید قربان است، عید، عید فطر است، عید، عیدغدیر است، عید، عید ولادت پیغمبر است، که یکی دو روز دیگر است، عیدی است که لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ ...[2]

این عید، عید است که خدا منت گذاشته بر مردم بر این رسالت پیغمبر، منت گذاشته بر آمدن پیغمبر، بر اینکه همه را نجات داد، بر اینکه‌همه را به آن مرتبه اعلاء و مرتبه عالی رساند، عید، عیدغدیر است، عید ولایت است، این عید ائمه، اما دیگر عید نوروز را ما از کجا داریم؟ عید نوروز چی است؟ سال برگشته

---

[1] سوره البقره (۲) آیه ۱۷۰

[2] سوره آل‌عمران (۳) آیه ١٦٤

آمده سر جای اولش پس عید بگیریم و خوش باشیم!، عید بگیریم زمین یک دور، دور خورشید چرخید پس عید بگیریم دست بزنیم، واقعا بنشینیم فکر کنیم، اصلا گیرم پیغمبر فرمودند که یک سال که گذشته شما عید بگیرید، اگر از پیغمبر سوال بکنیم این یک سال که گذشته عیدش برای چیست؟ پیغمیر چه جواب می‌دهد؟ خب یک سال گذشت که گذشت من چکار کنم؟ یک سال گذشت، وانگهی این یک سال گذشتن را چرا ما از اول نوروز قرار بدهیم از اول زمستان قرار بدهیم، زمستان به زمستان می‌شود یکسال و عید، خب اول زمستان جشن بگیریم، نوروز ما را اول پاییز قرار بدهیم؟ اتفاقا خیلی هم قشنگ است برگهای درخت زرد است و می‌ریزد و خیلی هم منظره قشنگی دارد، اول تابستان قرار بدهیم میوه و خربزه و ... خلاصه اهل معنا به اینها بهتر می‌رسند به این منویات بهتر می‌رسند، درست شد، یعنی چه؟ اول سال باید اول نوروز باشد تا اینکه یکسال گذشته باشد، این از لحاظ عقلی جور درنمی‌آید، درست شد، پس بنابراین باید به این مطلب توجه داشته باشیم ظهور ما در اجتماع نباید به عنوان فردی باشد که از این قضیه خوشحال است و این را عید گرفته افرادی که می‌رویم صِلِه‌رَحِم

می‌کنیم این صله‌رحم اشکال ندارد رفتن این طرف و آن طرف اشکال ندارد، مسافرت اشکال ندارد، بالاخره فرصتی پیش آمده و لکن بروز و ظهور به این کیفیت (عید) نباید باشد، اگر به این کیفیت باشد مخالف با دستور شرع و مبانی اهل شرع خواهد بود، انشاءاللَه از خداوند بخواهیم که خداوند ما را نسبت به حقایق بینا و بصیر کند و توفیق عمل بر آنچه که مورد رضای الهی است به ما عنایت فرماید. انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد بنده قصد دارم به زودی زود راجع به این مساله رساله‌ای بنویسم و در آنجا مطالبی خدمت رفقا و دیگران بگویم و این مطالبی که نقل می‌شود و این احادیث مجعوله و من‌درآوردی که متاسفانه مرحوم حاج‌شیخ‌عباس (قمی) هم در مفاتیح از این مطالب نقل کرده مورد نقد و بررسی قرار خواهم داد، بنده این را خدمتتان عرض بکنم قبل از تألیف این قضیه طبق تحقیقی که انجام دادم و بیش از بیست و چهار نسخه خطی مدرک این روایات را بنده دیدم و برای من مسلم شد که این روایت، روایت جعلی است و اصلا صحت ندارد، انشاءاللَه توضیح بیشتر را بعداً بطور مبسوط خواهیم گفت این مسائلی که نقل می‌شود

اینها سند ندارد و روایت همان است که امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام فرمودند در وقتی که منصور دوانیقی آن حضرت را دعوت کرد برای مراسم عید نوروزِ خودش در مدینه، وقتی که آنجا آمده بود، چون بالاخره از این سنن فُرس به آن منطقه سرایت کرده بود، در آن زمان یعنی از زمان عبدالملک مروان، تاریخ مفصلی دارد که چطور به واسطه آمدن بعضی از ایرانیان در دربار حکومت بنی‌مروان کم‌کم این آداب عجم وارد دستگاه بنی‌مروان و بعد هم بنی‌عباس شد و بسیاری از آنها کارهایشان را بر اساس آن سیره و روش‌هایی که از آداب فرس گرفته بودند انجام می‌دادند، منصور دوانیقی موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام را دعوت می‌کند برای آمدن به مراسمی که ترتیب داده بود، حضرت در جواب می‌فرمایند که: إنّی فَتَّشتُ الاخبار عَن جَدّی رَسول‌اللَه صلی‌اللَه‌علیه‌وآله فَلَم أَجد لِهذا خبراً و إنّه سُنَّهُ لِلفُرس‌و مَحاها الاسلام و معاذاللَه أن نُحیی مَا مَحاهُ الإِسلام[1] من اخباری را که از جدم رسول‌خدا رسیده تفتیش و بررسی کردم حضرت که نیاز به تفتیش

---

[1] مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ٤ صفحه ٣١٩ و همچنین منتهی‌الآمال شیخ‌عباس‌قمی جلد ٢ باب ٩ فصل ٢

اخبار ندارند، حضرت به او بیان می‌کند اثری از این عید نیافتم، این عید از سنن فُرس است و این سنت‌ها را اسلام محو کرده است و معاذاللَه اینکه ما احیا کنیم آنچه را که اسلام نهی کرده است، این کلام کلام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام است که مرحوم ابن شهرآشوب در کتاب مناقب خودش هم ذکر کرده است و کسی که ادنی معرفتی به احادیث اهل‌بیت و شامه او ادنی تقربی به ذائقه و رایحه حدیث شرع دارد می‌داند که این حدیث، حدیثی است که باید از معصوم صادر شده باشد، نه آن حدیث قلابی و جعلی که خواهید دید که چه چرندیاتی در آن حدیث آن شخص ناشی بیان کرده، مرتیکه آمده برداشته هی چپانده در این به اصطلاح روایت، خیلی عجیب است، کسی که نمی‌دانم روز اول فلان کار را انجام ندهد ننه‌اش می‌میرد، روز دوم خاله‌اش می‌میرد، روز سوم زنش می‌میرد، البته حالا روز سومش بد نیست (مزاح و خنده حضار) روز چهارم معلوم نیست شوهرش می‌میرد آنها می‌گویند این روز چهارمش خوب است (مزاح و خنده حضار) علی‌کل‌حال هر کسی طبق آنچه را که می‌خواهد بیاید تفسیر کند، یک چرت‌وپرت‌های در آنجا هست

که حالا اگر شما این را دیدید متوجه خواهید شد که اینهایی که اینها را درآوردند متاسفانه ناشی هم بودند و نتوانستند خوب جعل حدیث بکنند، انشاءاللَه، خداوند انشاءاللَه به همه ما توفیق بدهد و ما را بر صراط اولیاء و بزرگان دین موفق بدارد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد